

در آمده است ، شایسته است مختصری دربارهٔ پیدایش فن تاریخ -ویسی در میان مسلمانان و مصادر و مآخذ تواریخ اسلامی و انواع و طبقات تواریخ متداول در میان مورخان و تذکره نویسان اسلام ، نگارش دهیم .

www.KetabFarsi.com

عربها پیش از اسلام چنانکه همه مورخان گفته‌اند از جهت
 تمدن و سیاست و شوکت و اقتدار و ثروت و نیز از حیث علوم
 و فنون و صنایع فقیرترین و ضعیف‌ترین ملل و امم بودند .
 چگونگی پیدایش تاریخ در اسلام
 طبعا در فن تاریخ نویسی که خود یکی از علوم سودمند است نیز دستی نداشتند و
 اثری از خود بیادگار نگذاشتند .

چون اسلام ظاهر گردید ، در نتیجه تعالیم عالیه پیشوای بزرگوار اسلام عربها
 در مدت کمی از آن مقام پست بیرون آمدند و بدرجات شامخ تمدن نایل شدند و بسا
 قوی‌ترین و متمکن‌ترین ملل آن زمان یعنی ایران و روم بنای جنگ و مبارزه را
 گذاشتند و در اندک مدتی آن دو کشور بزرگ را زیر سیطره و نفوذ اسلام درآوردند .
 شهرهای بزرگ و آباد ایران و روم یکی پس از دیگری بدست مسلمانان گشوده شد
 و طولی نکشید که مردم آن شهرها مسلمان و خود شهرها رنگ اسلام بخود گرفت .
 این جهانگشایی و گشودن شهرها و بسط و توسعه تمدن و علوم اسلامی در
 میان سایر ملل موجب آن شد که مسلمانان نیاز خود را بعلم تاریخ - مانند سایر علوم
 درک کنند و برای نوشتن شرح حال بزرگان دین و تعیین ایام و سنواتی که در آنها
 حوادث و قضایائی مربوط باسلام واقع شده و نیز تاریخ صدور احکام و نظایر اینها در
 صد نوشتن تاریخ و نشر آن برآیند .

چنانکه مترجمان و نویسندگان اغلب علوم و
 آداب اسلامی از میان دانشمندان ایرانی بوده‌اند ،
 دانشمندان ایرانی نخستین
 مورخان اسلام بودند
 پیشقدمان تاریخ نویسی در اسلام نیز ایرانیان

بوده‌اند (۱)

عربهای صدر اسلام بیشتر علاقه و توجهشان بمشاغل کشوری و لشکری بود و از
 اشتغال بعلوم و ادبیات و فنون جمیله خودداری میکردند و رغبتی بسکارهای علمی
 نداشتند .

علل شیوع و رواج علم تاریخ و پیداشدن مورخان زیاد در میان مسلمانان امور

زیادی بوده است از آن جمله آنکه چون مسلمین اشتغال بجمع قرآن و احادیث و نوشتن تأویل و تفسیر قرآن داشتند محتاج شدند بتحقیق اماکن و حالات کسانی که در آیات یا احادیث بدانها اشاره شده بود ازینرو در صدد برآمدند که نخست و سیرت نبوی، را جمع کنند زیرا بنوشتن سیرت نبی اکرم این مقصود بعمل می آمد (۱)

نخستین کسیکه بتدوین و تألیف سیره نبوی، پرداخت محمد بن اسحاق (وفات ۱۵۱ هجری) بود که کتاب خود را برای منصور تألیف کرد (۲) حاجی خلیفه صاحب کتاب کشف الظنون نوشته است که محمد بن مسلم زهری (وفات ۱۲۴) کتابی دروغنازی جنگها، تدوین کرده بوده است بنابراین تألیف وی پیش از ابن اسحاق خواهد بود زیرا او پیش از ابن اسحاق به بیست سال و اندی وفات یافته بوده است.

قدیمترین کتاب جامع و مشروحی که در سیره نبی اکرم نوشته شده و در دست است کتاب سیره عبد الملك بن هشام (۲۱۳ هجری) معروف به سیره ابن هشام، است. مطالب این کتاب بیشتر نقل از ابن اسحاق است و تا کنون چندین بار در کشورهای عربی چاپ شده است.

پس از آنکه مسلمین شهرهائی گشودند و خراج و مالیات مطابق احکام اسلامی بر مردمان آن شهرها نهادند اختلافی در کیفیت فتح باره ای از شهرها پیدا شد که بزور گشوده شده است یا صلح یا بز نهار - و مطابق فقه اسلام خراج گرفتن از ملل غیر مسلم که شهرهای آنان بدست مسلمانان گشوده شده است در هر يك از احوال مذکور اختلاف دارد و در هر مورد حکم و دستور خاصی برای گرفتن خراج رسیده است - ازینرو مسلمانان ناگزیر شدند که درباره چگونگی فتح هر يك از شهرها بحث و تحقیق

(۱) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زندان

(۲) ابن الندیم در کتاب الفهرست ابن اسحاق را غیر موثق میدانند. مینویسد که کتاب او در نزد علمای حدیث اعتباری ندارد و در مطالب کتاب بیشتر بگفته علمای یهود و نصاری اعتماد کرده است.

کنند و نتیجه تحقیقات خود را در کتب و رسالانی تدوین نمایند. در نتیجه کتب بسیاری درباره فتح هر شهری نوشته شد از قبیل فتوح الشام و فتوح العراق ابو مخنف لوط بن یحیی و ابو عبدالله محمد بن عمرو اقدسی (۲۰۷ - ۱۳۰ هجری) و کتاب فتوح مصر و مغرب تدوین عبدالحکم (وفات ۲۵۷ هجری) و فتوح بیت المقدس و فتوح خراسان و کتاب خبر بصره و فتح آن تألیف ابوالحسن علی بن محمد معروف به مدائنی (۲۱۵ - ۱۳۵ هجری) (۱) پس از آن بتدریج دامنه تألیف کتب تاریخی رو به توسعه گذارد و موضوعات بزرگتر شد چنانکه کم کم فتوح ممالک و کشورها در یک کتاب نوشته شد مانند کتاب فتوح البلدان یا فتح الامصار تألیف بلاذری (وفات ۲۷۹ هجری) که از بهترین و مؤثق ترین کتب تاریخ درباره فتح شهرها بدست مسلمانان میباشد.

هر چند تمدن و حضارت اسلام رو به فزونی مینهاد و وسعت ممالک اسلامی بیشتر میشد و علوم و فنون و ادبیات بسط و توسعه می یافت احتیاج مسلمین به علم تاریخ و شعب و انواع آن که عبارت از تذکره تراجم احوال بزرگان و دانشمندان از هر طبقه باشد زیادتر میشد زیرا بواسطه تحقیق در مسائل قرآن و حدیث و نحو و صرف و دیگر علوم که در میان مسلمین رشد و نمو می یافت و رو به توسعه و رواج میگذاورد و همچنین بحث و تحقیق در سندهای احادیث و جدا کردن احادیث صحیح از ضعیف مجبور شدند که تحقیق در حال روایات سندهای حدیث کنند و مقام و مرتبه آنان را از حیث نفع و مورد اعتماد بودن یا ضعیف بودن معین کنند ازین جهت راویان هر فنی را بطبقاتی تقسیم کردند و برای هر طبقه تراجم و تذکره احوال نوشتند از قبیل:

طبقات الشعراء - طبقات النحویین - طبقات الفقهاء - طبقات الفرسان - طبقات المحدثین - طبقات المفسرین - طبقات اللغویین - طبقات المتکلمین - طبقات النسائین - طبقات الاطباء - طبقات النعماء و غیرها.

از آنچه ذکر شد معلوم گردید که در مدت کمی علم تاریخ و شعب آن در میان مسلمانان توسعه و رواج بسیار گرفت و نگارش تراجم احوال و تذکره دانشمندان از هر صنف و طبقه در بین مسلمین از سایر ملل بیشتر معمول و متداول گردید.

قرن دوم هجری و نیمه اول قرن سوم سبزی
گردید و هنوز کتب تاریخ مسلمانان
بهمان «سیره»، و «فتوح»، و «مغازی»، و
«طبقات» بود.

آغاز پیدایش تاریخ عمومی
در میان مسلمانان

پیدایش تولد تاریخ عمومی و تاریخ عالم از قبیل: تواریخ امم جهان و تاریخ شهرها
و کشورها چه از امم و ملل قدیمه و چه از ملل جدید بعد از تاریخ در میان مسلمانان
رواج یافت.

نخستین کسیکه در «تاریخ عمومی» کتاب تدوین کرد ابن واضح مشهور به
«یعقوبی» است و کتاب تاریخ او نیز شهرت به «تاریخ یعقوبی» دارد. این کتاب در دو
جزء چاپ شده است: یک جزء در تاریخ امم و ملل قدیم مانند: ایران، روم، هندو،
یونان و غیر ایشان. جزء دیگر در تاریخ اسلام از آغاز ظهور پیغمبر اکرم تا روزگار
خلافت معتمد عباسی که در ۲۵۶ بخلافت نشست.

بعد از تاریخ یعقوبی، «تاریخ بزرگ» تألیف ابو جعفر محمد بن جریر طبری مفسر
و مورخ شهر که مورد بحث و تحقیق درین رساله میباشد نوشته شد که از آغاز خلقت
تا حوادث سال ۳۰۲ هجری را دربر دارد.

بعد از دو تاریخ مذکور، کتاب تاریخ مروج الذهب مسعودی (وفات ۳۴۶
هجری) تألیف گردید که در آن علاوه بر ذکر تاریخ عالم، توصیف بلاد و بحار و
حیوانات و جبال و جزایر شده و بر حسب دولتها و امتهای مرتب گشته است. این کتاب
چاپ شده و در دسترس میباشد.

تا قرن هفتم هجری چندان ترقی محسوسی در نوشتن کتب تاریخ عمومی در
میان مسلمانان پیدا نشد و بر تواریخ مدونه پیش مطلب قابل ذکر و اعتنائی افزوده
نگردید تا آنکه کم کم دول اسلامی عرب در گوشه و کنار رو با تقراض گنارند.
دولت و خلافت عباسی در عراق، دولت فاطمیین در مصر و دولت امویین در اندلس
از میان رفت و دول ترک و بربر و کرد و مغول جانشین آنان گردید و مردم ممالک

اسلامی داخل دوره و عصری جدید شدند ازینرو درصدد تدوین اخبار و حوادث اعصار و قرون گذشته برآمدند و از کتب و نوشته‌های دانشمندان و مورخان قرون اولیه اسلام برای پایه گذاری کتب مفصل تاریخ استفاده بردند و آنها را مرتب و مبوب کردند چنانکه مطالب زائد و سلسله اسناد و اسامی روات را حذف نمودند و آنچه از قضایا و حوادث تاریخی مربوط بعالم که در آنها ذکر نشده بود بر آنها افزودند و در نتیجه کتابهای بزرگ و مشروح در تاریخ اسلام و در تاریخ عمومی جهان بوسیله دانشمندان اسلامی نوشته شد.

از کتب مشهور و مفصل در تاریخ یکی کتاب کامل التواریخ تألیف شیخ عزالدین علی بن محمد معروف به ابن اثیر جزیری (وفات ۶۳۰ هجری) است. این کتاب مشتمل است بر مطالب تاریخ طبری بحذف اسناد و اختصار نصوص مطول. پس از ذکر مطالب کتاب تاریخ طبری رشته تاریخ و بیان حوادث را تا قرن هفتم هجری که خودش زندگی میکرده کشیده است و نیز مطالبی در باره خلفای اموی که در غرب و اندلس سلطنت میکرده اند و طبری در تاریخ خود از آنان یاد نکرده بود، در تاریخ خود اضافه کرده است.

این کتاب دارای ۱۳ مجلد است و چندین بار بچاپ رسیده و از ما خندم تاریخ در نظر دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی میباشد. (۱)
بعد از ابن الاثیر، ابوالفداء (وفات ۷۳۲ هجری) کتاب کامل را مختصر کرد و بسیاری از اخبار ادبا و علما و اخبار عرب جاهلیت را بر آن افزود (۲)



(۱) بگفته کاتب چلبی مؤلف کتاب نفیس کشف الظنوت، کتاب کامل التواریخ بوسیله مولانا نجم الدین طارمی که از اعیان دولت میرزا میرانشاه پسر امیر تیمور گورگانی وده است، با اشاره آن پادشاه بفراسی ترجمه شده بوده است
(۲) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان.

اینک که مختصری در باره چگونگی پیدایش علم تاریخ در میان مسلمانان و انواع و شعب تاریخ ذکر شد، برمیگردیم بشرح و بیان کتاب تاریخ طبری و نقل عقاید و گفته دانشندان و مورخان بزرگ درباره این کتاب :

کتاب تاریخ طبری از کتب بسیار سودمند است
 ارزش تاریخ طبری و چگونگی
 که در تاریخ عمومی جهان و در تاریخ اسلام
 جمع آوری مطالب آن
 نوشته شده است. این کتاب از نظر صحت و

اتقان مطالب در تمام قرون اسلامی، پس از مؤلف، مورد استناد و استفاده مورخان و مرجع افاضل و دانشندان بوده است. تاریخ طبری مشتمل است بر اخبار و حوادث پادشاهان و پیغمبران سلف و وقایع ایام و روزگار آنان از ابتدای این جهان تا سال ۳۰۲ هجری (۱)

در حوادث و وقایع قبل از اسلام، شرحی مبسوط و متمتع درباره سلسله پادشاهان ایران از ابتدای تاریخ ایران و ذکر تاریخ هریک از سلسله‌ها و نام هریک از پادشاهان مطابق کتب سیرالملوک یا شاهنامه ایراد کرده است. درباره سلسله ساسانیان که نزدیکتر بزمان مؤلف بوده‌اند و ماخذ و روایات بیشتری درباره آنان در دست بوده است، مفصل‌تر بحث کرده و مطالب این قسمت روشن‌تر و سودمندتر است.

مصنف در آغاز کتاب پس از ذکر خطبه و ستایش آفریدگار دو جهان و مدح خانم پیغمبران و خاندان و اصحاب و جانشینان آن بزرگوار چنین گفته است :
 « خواننده این کتاب بداند که استناد ما بدانچه درین کتاب می‌آوریم بروایات و اسنادی است که از دیگران، یکی پس از دیگری، به ما رسیده و من نیز خود از آنان روایت میکنم و یا سند روایت را بایشان میرسانم نه آنکه در آوردن مطالب تاریخ استنباط فکری و استخراج عقلی شده باشد ...»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف کتاب کمال امانت و صداقت را از خود نشان میدهد و نسبت بتاریخ اعم و ملل قدیمه که جز نقل سینه بسینه از گذشتگان بایندگان

(۳) در کشف الظنون تا سال ۳۰۹ یعنی یک سال قبل از وفات طبری نوشته

و حفظ کردن نسلهای بعدی آنچه را از نسلهای قبلی شنیده اند راه دیگری برای ضبط قضایا و حوادث تاریخی نبوده، خودش باین موضوع تصریح کرده است، و نیز چون در روایات و اخبار تاریخ قدیم بسیاری مطالب غریب و دور از ذهن و خارج از موازین طبیعی دیده میشود ازینرو مؤلف کتاب نیز چون خود متوجه این معنی بوده است در مقام اعتذار از ذکر این مطالب چنین میگوید:

«اگر ناظران و شنوندگان اخبار این کتاب بیرخی داستانها و قصه ها برخوردارند که عقل و جود آنها را انکار کند و سامعه از شنیدن آنها تفرح حاصل نماید، نباید بمن خرده گیری و عیبجویی کنند چه آنکه اینگونه اخبار را دیگران و پیشینیان برای ما نقل کرده اند و مانیز آنها را چنانکه شنیده ایم در کتاب خود آوردیم.»

مؤلف در ابتدای کتاب شرحی مفید در خصوص کیفیت و کمیت زمان و تعریف آن ذکر کرده پس از آن بیان حادث بودن زمان برداشته و ثابت کرده که محدث آن خداوند میباشد، سپس درباره نخستین مخلوق بر وفق احادیث و اخبار که قلم است سخن گفته و داستان حضرت آدم و حوا و چگونگی فریب دادن ابلیس آنان را بیان کرده است. بعد بذکر قصص و تاریخ یکی یکی از پیغمبران اولوالعزم و غیر اولوالعزم و پادشاهان ایران و روم و ملوک الطوائف برداشته تا آنکه رشته تاریخ را بولدومبعث حضرت رسول اکرم و نبی خاتم النبیین رسانده است. پس از آن تاریخ حیات حضرت پیغمبر اکرم و نسبت شریف آن بزرگوار و ازواج و اولاد و جنگها و حوادث و قضایای زمان آن حضرت و سیره آن بزرگوار و خلفا و صحابه و تاریخ اسلام را بتفصیل تا سال ۳۰۲ هجری قمری شرح داده است (۱) روش تاریخ طبری در ذکر حوادث و وقایع بعد از اسلام سال بسال است از روی تاریخ هجری.

طبری خود کتاب مذکور را تا حوادث سال ۲۹۴ برای شاگردان و اصحابش تدریس کرده و بآنان اجازه نقل داده است.

ابن جوزی - بنقل صاحب کشف الظنون - گفته است: «تاریخ طبری دارای مجلدات بسیار بوده و آنچه بار سیده است مختصری از مفصل است.»

چنانکه ازین پیش نیز اشاره شده طبری هریک از تفسیر و تاریخ بزرگ را نخست درسی هزار ورق نوشته بود و چون شاگردانش از درازی آن تعجب کردند و خواستار اختصار شدند هریک از آن دو کتاب را در سه هزار ورق خلاصه کرد. یاقوت حموی در کتاب معجم الادبیه گفته است: «... این کتاب از جهت شرف و بزرگی در دنیا بی نظیر است و درین کتاب بسیاری از علوم دین و دنیا فراهم شده است و اوراق آن نزدیک به پنج هزار میباشد.»

طبری کتاب دیگری در تاریخ تألیف کرده و نام آن را ذیل المذیل گذارده است، این کتاب در حقیقت دنبانه کتاب تاریخ بزرگ او و جزء اخیر آن کتاب محسوب میگردد. کتاب اخیر درباره شرح حال اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است که در حال حیات آن حضرت یا بعد از آن وفات یافته و یا بقتل رسیده اند بعد بذکر تابعان و کسانی که بعد از آنان آمده اند پرداخته است تا میرسد باساتید و شیوخی که خود از آنان حدیث و روایت شنیده است. درباره هریک مختصری از اخبار و عقاید و مذاهب آنان نیز آورده است و از ارباب فضل و دانش که بذهب و عقیده ناشایستی منسوب شده اند و در واقع از آن عقیده و مذهب بری میباشند از قبیل حسن بصری، قتاده و عکرمه و غیر آنان دفاع کرده است. طبری در سال ۳۰۰ هجری از نوشتن این کتاب فراغ یافته است.

بگفته یاقوت حموی ذیل المذیل بهترین و سودمندترین کتابی است که در نوع خود نوشته شده است و طلاب و افاضل اهل علم در آن میل و رغبت زیاد دارند و عدد اوراق آن به هزار ورق میرسد.

کتاب تاریخ طبری از جمله کتب پر ارزش و سودمندی است که از زمان تألیف تاکنون همواره ارزش و مقام خود را حفظ کرده و مورد

تقدیر مورخان و دانشمندان
در باره تاریخ طبری

توجه و استناد و استشهاد دانشمندان و مورخان بوده است. مورخان اسلام و غیر اسلام در تمام این مدت که متجاوز از هزار سال میشود از کتاب مذکور استفاده نموده و آن را مرجع و مأخذ خود قرار داده‌اند.

مسمودی در مقدمه کتاب نفیس و برارزش خود بنام مروج الذهب پس از نام بردن جمع بسیاری از مورخان و شمردن کتب هر یک از آنان بازگرمزایا و اختصاصات آنها چنین مینویسد:

... و اما تاریخ ابو جعفر طبری که برتری بر کتب دیگر تاریخ دارد و افزونتر از آنهاست، جامع انواع خبرها و آثار و حواری اقسام فنون و علوم میباشد. این کتاب دارای محسنات و فواید زیاد است و نفعش بشمار طالبان و پژوهندگان تاریخ و آثار گذشتگان میرسد. مؤلف این کتاب فقیه عصر و زاهد و پرهیزکار زمان خود بوده است و علوم فقه، و دانشمندان شهرها و اخبار محققان سیر و آثار بوی منتهی گردیده بوده است. ... (۱) مورخ علامه ابو الحسن علی بن ابوالکرم معروف به ابن اثیر جزری در مقدمه کامل التواریخ خود نوشته است:

... و ابتدا کردم بتاریخ بزرگ تألیف امام ابو جعفر طبری زیرا کتاب مذکور در نزد عموم محققان مورد اعتماد و در موارد اختلاف محل رجوع میباشد. ... و من از میان همگی مورخان بطبری اعتماد کردم زیرا وی از روی حق و صواب درین فن پیشوا و از روی حقیقت و واقع جامع علوم و فنون میباشد. ... (۲)

(۱) مروج الذهب مسمودی چاپ پاریس

(۲) کامل التواریخ ابن اثیر جلد اول چاپ مصر

شهرت و رواج کتاب تاریخ طبری تنها در میان مسلمانان و استفاده از آن منحصر بآنان نبوده است بلکه از زمانی که غریبان علوم و فرهنگ و آثار درخشان اسلامی و شرقی آشنا شدند و در

اهتمام دانشمندان اروپا
بطبع و نشر تاریخ طبری
واستفاده از آن

صد کسب و اقتباس برآمدند کتاب مذکور نیز مورد استفاده آنان قرار گرفت و برای بحث و تحقیق از تاریخ عالم و تاریخ اسلام بدان کتاب مراجعه کردند. گروهی از مستشرقین کتاب تاریخ طبری را بزبانهای اروپائی ترجمه و تلخیص کردند تا دانشمندان و محققان کشورهای آنان بیشتر از آن استفاده کنند. مستشرق معروف دخویه M. D. Goeje با جمعی از محققان و علمای هلاند در سال ۱۸۷۹ میلادی بطبع و نشر این اثر بزرگ پرداختند و در سال ۱۹۰۱ میلادی چاپ آن نوده مجلد پایان رسید. جلد دهم مشتمل بر مدخل و حواشی و نسخه بدلهای و تصحیحات و تطبیقات میباشد. در همین تاریخ مستشرق دانشمند دیگر نولدکه M. Noldeke از کتاب مذکور قسمت مربوط بتاریخ ایران قبل از اسلام یعنی سلسله ساسانیان را استخراج کرد و ترجمه نمود. ترجمه مذکور خود کتابی سودمند میباشد. (۱)

کتاب تاریخ طبری را ابوعلی محمد بن محمد بلعمی وزیر منصور بن نوح سامانی در سال ۳۵۲ که هنوز نیم قرن از وفات طبری نگذشته بوده

ترجمه فارسی تاریخ طبری
بوسیله ابوعلی بلعمی

است بفارسی ترجمه و تلخیص کرده است (۲)

و این کتاب چنانکه در مقدمه آن اشاره شده است بفارسی هر چه نیکوتر ترجمه شده است و تمام تاریخ محمد جریر را شامل بوده است مگر آنکه نام روایات و اسناد

۱- کتاب: متفکران اسلام تألیف بارون کاررای فرانسوی - Les Penseurs de l'islam - Par: Barron Carra de Vaau

۲- نویسنده این رساله در باره «خاندان بلعبیان» رساله جداگانه نوشته و در آن راجع بنزایا و اختصاصات ترجمه تاریخ طبری که بوسیله وزیر دانشمند ابوعلی بلعمی بفارسی ترجمه شده بنصیل بحث کرده است.

پایه از آن افکنده شده است و از ذکر روایات مختلف در یک مورد که در اصل عربی ذکر شده مترجم احتراز کرده و از اختلاف روایتها، بربک روایت که در نزد مؤلف یا مترجم مرجح بنظر رسیده اکتفا جسته است و نیز هر جا که روایتی ناقص یافته است آن را از مأخذهای دیگر دو متن کتاب نقل کرده و اشاره نموده است که پسر جریر این روایت را نیاورده بود و ما آن را آوردیم مانند مقدمه مفصلی از بدو تاریخ پسا داستان بهرام چوین در سلطنت هرمز و نظایر اینها ... (۱)

از آن چه گفته شد روشن گردید که ابوعلی بلعمی وزیر دانشمند در حقیقت بترجمه خشک و مفید اکتفا نکرده و برخی فصول را نسبت باصل کتاب مقدم و مؤخر قرار داده است هم چنین بتعمیر خود گاهی بیرون از کتاب پسر جریر، اخبار و تاویلات فلسفی و حکایات و قصصی درباره پیغمبران آورده است.

ترجمه فارسی تاریخ طبری مأخذ و مرجع بسیاری از ترجمه‌های دیگر تاریخ طبری مانند ترجمه بترکی و ترجمه بهری شده است زیرا بواسطه اطناب و تفصیل تاریخ طبری و زیادی حجم آن و اختصار و شیوایی ترجمه بلعمی اولی موجب زحمت و عسرت استنساخ و کسالت و ملالت خوانندگان و دومی سهل التناول برای نوشتن و شیرین و شیوا برای خواننده است.

یکی از مستشرقان فرانسوی بنام دبو Dubeaux بر آن شد که ترجمه بوعلی را بفرانسه ترجمه کند و این کار را شروع کرد و مستشرق دیگر فرانسوی بنام زوتامبرک M. Zotemberg کار ناتمام او را دنبال کرد و بانجام رسانید (۲)

مؤلف کتاب متفکران اسلام درباره ارزش این کتاب چنین نوشته است :
« عبارات کتاب ترجمه تاریخ طبری فصیح تر و شیواتر از متن عربی است و یکی از گنجینه‌های نفیس شرق قدیم فارسی شمرده میشود. بلعمی در مجلد اول و قسمتی از مجلد دوم کتاب خود تا اندازه‌ای بحوادث و قضایای تاریخی صورت داستان و قصه

داده است و ازین رو خواننده با کمال میل و رغبت بخواندن آن میپردازد. باقی مجلدات شامل مطالب تاریخی و حاوی فوائد مهمی است.

درینجا بحث و تحقیق درباره تاریخ طبری را خاتمه میدهیم و برای اینکه خواننده این رساله نااندازه ای از چگونگی مطالب تاریخ طبری آگاه شود و نیز در باره از موارد که ابوعلی بلعمی در ترجمه خود اضافاتی آورده است ترجمه را با اصل مقایسه کند، چند قسمت از مجلد اول را که شامل تاریخ قبل از اسلام است بفارسی ترجمه میکنیم و چند مورد از ترجمه ابوعلی را نیز عیناً درینجا نقل و خودمانیز همان مورد را از تاریخ طبری ترجمه میکنیم:

در جز، دوم تاریخ طبری که بیشتر از پادشاهان ایران از کیانیان و اشکانیان و ساسانیان بحث کرده است، شرح مبسوط و سودمندی درباره والیان و فرماندهانیکه از جانب شاهنشاه ایران در خاک حیره (عراق عرب) و خاک حمیر (یمن) حکومت کرده اند نوشته است از آن جمله درباره حاکم یمن در زمان خسرو پرویز چنین مینویسد:

« از هشام بن محمد شنودم که: هر مرز پسر انوشیروان، زین، را که حاکم یمن بود عزل کرد و مروزان را بجای او برگزید. مروزان،

مروزان فرمانده ابرانی
از جانب هر مرز در یمن

زمان درازی در یمن فرمانروا بود چنانکه دارای فرزندان شد و فرزندانش بسن رشد و بلوغ رسیدند. یمن دارای ناحیه کوه-تانی بود بنام مصانع. در زمان مروزان، مردمان آن ناحیه بنای سرکشی و مخالفت گذاردند و از دادن مالیات و خراج خودداری کردند. در مدخل دژ محکم مصانع کوه بلندی وجود داشت که صعود بدان منتع بود نزدیک آن کوه، کوه مرتفع دیگری بود که میان آن دو بریدگی و دره عمیقی وجود داشت که عبور از آن نیز مشکل بود و بخاطر کسی نمیرسید که بتواند از آن تنگه بگذرد. مروزان برای سرکوبی مردم مصانع بدان ناحیه لشکر کشید چون بدانجا رسید و وضع طبعی آنجا را دید دریافت که جز از یک دروازه بدان دژ راهی نیست و آن دروازه را نیز همیشه یک تن نگهبانی میکنند. مروزان برای دست یافتن بآن دژ محکم بر کوهی که برابر دژ بود بر شد و تنگترین فاصله میان دو کوه را در نظر گرفت

وتنها راه رسیدن بدژ را در عبور از آن قلعه مرتفع که تا زمین فاصله زیادی داشت دید پس بلشکریانش فرمان داد که در دو صف قرار گرفتند. آن گاه بفرمان او همه یک باره فریاد برکشیدند و خود مهمیز بر اسب زد و اسب را از آن تنگه جهانید، و بر روی دژ قرار گرفت. مردم حمیر یعنی ساکنان دژ که این کار شکفت و دلاوری مروزان را دیدند بزبان حمیری گفتند این شیطان است. پس مروزان دژ را گشود و مردمان آنجا را سرکوبی و کوشمالی سخت داد. بفرمان او مردم دژ بازوهای یکدیگر را بستند آن گاه آنان را از دژ فرود آورد و گروهی را کشت و جمعی را اسیر کرد. پس نامه ای بخسرو پرویز شاهنشاه ایران نوشت و داستان سرکوبی مردم مصانع را گزارش داد. خسرو از تدبیر و شجاعت او در شکفت شد و فرمان داد هر که را خواسته باشد درین بجای خود بگمارد و خود بیابنخت رهسپار گردد.

مروزان دو پسر داشت که یکی از آن دو بشعروادب عرب علاقه و میل فراوان داشت و اشعار عرب را حفظ میکرد و میخواند و نامش «خُرْخُسره» بود و دیگری از اسواران (۱) بود که بیارسی سخن میگفت و چون ایرانیان و دهقانان لباس میپوشید (۲). مروزان خره خره خره را که از پسر دیگرش بیشتر دوست میداشت بجاننشینی خود برگزید و بسوی پایتخت روانه شد لیکن در بین راه اجلس فرا رسید و در یکی از بلاد عرب در گذشت. جنازه او را در تابوتی گذاردند و نزد خسرو فرستادند خسرو فرمان داد تابوت را در دخمه ای نهادند و بر روی آن نام مروزان و داستان شجاعت و تدابیر او را در گرفتن دژ مصانع بر آن ثبت کردند.

پس از آن بخسرو آگاهی رسید که خره خره بزی عرب در آمده و بفرهنگ و ادب و شعر عرب توجه و علاقه دارد از این رو ویرا عزل کرد و باذان را بجای او برگزید و باذان آخرین کسی است که از طرف شاهنشاهان ایران برین فرماندهی داشته است ...

(۱) ایرانیانی که درین ساکن شده بودند، در کتب سیر و تواریخ عربی بنام اسواره خوانده شده اند و این کلمه جمع اسوار است که اکنون سوار میگوئیم.

(۲) در کتب قدیمی فارسی و عربی دهقان بموم ایرانیان و مخصوصاً به نجبا و بزرگان

طبری پس از ذکر این قسمت از تاریخ مینویسد که خسرو پرویز در آخر سلطنتش بنای بدرفتاری و ستمکاری با مردم گذارد و در نتیجه زیادی اموال و جواهر و متاعهای نفیس که در خزانه جمع کرده و شهرهای بسیاری که گشوده بود تکبر و نخوت و حرص پیدا کرد و اموال مردم را زور از آنان میگرفت که همین امور موجب شررش برانین و برتخت نشاندن شیرویه و ازین بردن پرویز گردید .

دربارهٔ وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و بسیاری تجملات و شکوه در بار خسرو، طبری شرح مبسوطی مینویسد که در پنج ترجمهٔ قسمتی از آن آورده میشود . و از هشام بن محمد شنودم که خسرو پرویز

وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و شکوه و جلال در بار او و سبب زوال سلطنتش
چندان سیم و زر در خزانه انباشته بود که در خزانهٔ هیچیک از شاهان دیگر آن اندازه مال و متاع فراهم نشده بود .

لشکریان خسرو تا قسطنطنیه و افریقیه پیش رفته بودند . وی زمستانها در کاخهای مدائن بسر میبرد و تابستانها در شهرهای بین مدائن و همدان .

گفته اند که در شبستان او دوازده هزار زن و کنیزک و در اصطبلش نهصد و نود و نه فیل وجود داشت و وی علاقهٔ بسیاری بجواهر گرانبها و ظروف نفیس و اشیاء تجلی داشت . برخی دیگر از مورخان گفته اند در شبستان او هزار زن عقده و هزاران کنیزک و پرستار برای خدمت و خوانندگی و خنیاگری وجود داشته است . سه هزار مرد نیز کارهای خصوصی او را انجام و تمشیت میدادند .

فرمان خسرو در شهرها آتشکده ها ساختند و دوازده هزار هیرید در آتشکده ها براسم مذهبی و زمزمه (۱) میپرداختند .

خسرو در هجدهمین سال پادشاهیش فرمان داد که آمار گران آنچه خراج و مالیات و سایر درآمدها از شهرهای ایران و کشورهای تابعه جمع آوری شده است شمارش کنند و باو گزارش دهند . آمار گران بعرض شاهنشاه رسانیدند که در آن سال چهار صد و بیست میلیون درهم جمع آوری و بخزانه تحویل شده است . . .

(۱) زمزمه در میان زرتشتیان عبارت بوده است از کلماتی که در هنگام ستایش آتش و غذا خوردن موبدان و هیربدان آهسته بر زبان میرانده اند .

فرمان پرویز در شهر تیسفون خزانه‌ای برای مالیات و خراج و سایر اموال بنا نهادند و نام آن را «بهار خسرو» گذارد و تمام سیم و زر و سایر اموال را بدان خزانه انتقال دادند... در خزانه خسرو باندازه‌ای سیم و زر و جواهر و جامه‌های نفیس و سایر اشیاء قیمتی فراهم شده بود که جز خدا کسی شماره آن را نمیدانست.

خسرو مردم را حقیر و خوار می‌شرد و این سزاوار پادشاه خردمند و دوراندیش نیست. از جمله کارهای زشت و ناپسند او که گستاخی در برابر خداوند شمرده میشد آن بود که بر رئیس پاسبانان کاخ پادشاهی که «زادان فرخ» نام داشت فرمان قتل عام زندانیان را داد. زندانیان را شماره کردند، تعداد آنان به سی و شش هزار تن رسید. زادان فرخ از کشتن آنان خودداری کرد و برای تأخیر در اجرای فرمان دلیلهائی نزد پرویز آورد. خسرو بارفتارهای بد و ناشایست دشمنی مردم کشور خود را بی جهت متوجه خود ساخت.

نخستین رفتار بدش آن بود که مردمان را خوار و بزرگان را حقیر شمرد. دوم آنکه «فرخان زاد» را که مردی نپاک و پست بود بر مردم مسلط کرد. سوم آنکه فرمان قتل عام زندانیان را داد. چهارم آنکه فرمان داد جمعی را که از نزد هر قل امپراطور روم فرار کرده و بایران پناه آورده بودند، بقتل رسانند.

این سو، رفتار و ستمکاریهای پرویز سبب شد که جمعی از بزرگان بجانب بابل رفتند و در آن هنگام شیرویه پسر پرویز با برادرانش در آنجا بودند و گروهی از مریدان بدستور پرویز بتعلیم و تربیت او میپرداختند... مردمی که از پایتخت آمده بودند رو بسوی شیرویه آوردند و شیرویه دز شب وارد شهر «بهرسیر» (۱) شد و زندانیان آنجا را آزاد ساخت. زندانیان آزاد شده و مردمی که از روم فرار کرده و خسرو فرمان قتل آنان را داده بود همگی در پیرامون شیرویه جمع شدند و فریاد زدند: «شاهنشاه قباد» (۲) از آنجا بسوی پایتخت روانه شدند و چون نزدیک کاخ شاهی رسیدند پاسبانان و دربانان همگی گریختند و پرویز راتنها گذاردند. پرویز از ترس بیباگی که نزدیک قصر بود و «باغ

(۱) بهرسیر چنانکه از تاریخ طبری برمی آید شهری بوده است نزدیک مدائن.

(۲) نام نخستین شیرویه قباد بوده است.

هندوان. نامیده میشد پناه برد. عده‌ای دردنبالش بجستجو پرداختند تا آنکه در ماه آخر و روز آخر (۱) باو دست یافتند و بزندان او برداختند. شیرویه داخل پابتخت شد و بزرگان دور او جمع شدند و او را بتخت شاهی نشاندند. شیرویه کسی نزد پدر فرستاد و او را از کارهای زشت و ناستوده‌اش توبیخ و سرزنش کرد.

و نیز از هشام بن محمد شنودم که خسرو پرویز دارای هجده پسر بود و بزرگترین آنان شهریار نام داشت که «شیرین» او را بفرزندمی پذیرفته بود. منجمان پرویز گفته بودند که بزودی یکی از فرزندان او دارای پسری خواهد شد که نقصی در تن خواهد داشت و انقراض شاهنشاهی ساسانی بدست او و در زمان او خواهد بود. ازینرو پرویز پسران خود را از نزدیک شدن بزنان منع کرده بود مدتی سپری شد و هیچک از پسران او اجازه نزدیکی بزنان نداشتند تا اینکه شهریار بشیرین شکایت کرد و میل و علاقه خود را بزین اظهار داشت و اجازه خواست که زنی با اختیار او گذارند و الا خود راه‌لاک خواهد کرد. شیرین بوی بیغام داد که نمیتواند زنی در اختیار او گذارد مگر زنی باشد که از زشتی و پستی کسی میل نزدیکی باو نکند. شهریار پاسخ داد هر زنی که باشد برای او یکسان است. پس شیرین کنیزی را که حجامتش میکرد نزد شهریار فرستاد گفته اند این کنیز از اشرف زادگان و نجیب‌بوده است ولی چون شیرین بروخشم گرفته بود او را جزء زنان حجام قرار داد. چون کنیز بر شهریار داخل شد شهریار باو نزدیکی کرد و کنیز از او به «بزدجرد» باردار شد. شیرین او را در جایی پنهان کرد تا بزدجرد از او متولد شد. مدت پنج سال نیز تولد او را پنهان داشت. پس از آن چون دید که پرویز بکودکان اظهار علاقه و میل میکند باو گفت آیا خشنود میشود از اینکه یکی از فرزندان او را به بیند باینکه از این امر کراهت داشته است، خسرو اجازه داد او را نزد وی بیآورند. شیرین دستور داد تا کودک را خوشبو کردند و جامه نیکو برپوشانند و او را نزد خسرو بردند. آن گاه شیرین گفت این کودک بزدجرد پسر شهریار است.

(۱) ایرانیان قدیم برای هر يك از سی روز ماه نام جداگانه داشتند و بسیاری از نامهای روزها با نامهای ماهها یکی بود چنانکه متلامهرو آذر هم نام ماه بوده است و هم نام یکی از روزهای ماه.

خسرو كودك را در آغوش گرفت و نوازش كرد و علاقه زيادى باو پيدا كرد چنانكه او را در نزد خود نگاهداشت . در يكي از روزها كه كودك در پيش خسرو بازي ميكرد، خسرو بياد گفته منجمان افتاد . از اينرو كودك را نزد خود خواند و جامه از تن او در آورد و در اندام و اعضا، او بدقت نگرىست ناگهان چشمش بر ران او افتاد كه داراى نقصى بود، پس خشمگين گرديد و اراده كرد كودك را هلاك سازد. شيرين بخسرو در آويخت و او را از كشتن كودك بازداشت و گفت اگر خواست و تفدير خداى توانا بر آن قرار گرفته باشد كه اين پادشاهى از ميان برود كسى نمیتواند از آن جلو گيرد. خسرو گفت، اين پسر همان مشتمى است كه منجمان از او خبر داده اند . او را بيرون برود و هر كزدر نزد من نياوريد . پس كودك را ب سيستان و بگفته اى يكي از دهات عراق نزد دايبه اش بردند . درين هنگام مردم ايران بر خسرو پرويز شوريدند و بكمك فرزندش شيرويه پسر مریم رومی او را كشتند. پرويز مدت سى و هشت سال پادشاهى كرد و چون از سلطنت وى سى و دو سال و پنج ماه سپرى شده بود حضرت نبى اکرم صلوات الله عليه از مكه بمدينه مهاجرت فرمود .

چنانكه قبلاباد آوری گرديد، بلعمى در ترجمه تاريخ طبرى خود را مقيد نكرده است كه هر چه پسر جرير در كتابش آورده است پيايى بر گرداند بلكه گذشته از تلخيص مطالب ، در بسيارى از موارد زياده و نقصان نسبت باصل مطالب در ترجمه ديده ميشود اينك براى نمونه ، ترجمه بلعمى را درباره وسعت كشور خسرو پرويز و بسيارى اموال و خزائن او در نجا ميا آوريم تا با مقايسه آنچه ما از اصل تاريخ طبرى ترجمه و نقل كرديم معلوم شود چه اندازه ترجمه بلعمى با اصل تاريخ اختلاف دارد . اينك ترجمه بلعمى :

و پرويز بس از كشته شدن بهرام سى و هشت سال
 بزيست اندر پادشاهى و چندان خواسته بر گرد
 وى جمع شده بود كه شرح نداشت . نخستين

ذكر آن چيزها كه ملك
 پرويز را بود

چيز و برا تختى زرین بود و چهار پایه او از ياقوت سرخ كه هيچ ملك را آن نبود در
 تاج او صد دانه مرواريد بود هر يك چندان بيضه گنجشكى و اسبى داشت شهباز نام كه

هیچ پادشاه را نبود. هر طعامی که پرویز خوردی آن اسب را دادی. چون اسب بر داورا کفنی ساخت و در گور نهاد و نقش آن اسب بر سنگ کرده بود که هر گاه آرزوی آن اسب داشتی بر آن نقش نظر کردی و کنیز کی داشت نام او شیرین که در روم ازو نیکوتر کسی نبود (۱) پرویز فرمود که اورا نیز تصویر بر بدن سنگ کردند و چون آن کنیزک برود بروم کس فرستاد تا چنان کنیز کی بیاورند عدیل او نیافتند و این آن زن بود که فرهاد (۲) عاشق او شده بود. پرویز فرهاد را عقوبت کرد و بکوه گیلان فرستاد.

و دیگر که گنج باد آورده بود که ملک الروم بچشمه

گنج باد آورد

فرستاده بود هزار کشتی زرو مروارید و سیم که ملک

الروم از دشمن همی ترسید آن خواسته همه بچشمه

فرستاده بود و باد آن کشتیها برگرفت و بمان افکند و بدست پرویز افتاد و آن گنج را

د باد آورده نام کرد. و اورا پنجاه هزار اسب بود و استرو خرواز آن جمله هشت هزار

مرکب اورا بود خاصه و اورا هزار پیل بود و دوازده هزار زن آزاد و پرستار و دیگر

چیزها بود که هیچ ملک را نبوده، (۳).

(۱) در کتب دیگر مورخان و افسانه سرایان شیرین را از ارمستان دانسته اند ولی از

عبارت بلعی دینجا چنان معلوم میشود که اورا از روم دانسته است.

(۲) نام فرهاد در تاریخ طبری درین مورد وجود ندارد و آنچه بلعی درین قسمت

و در باره ای از موارد دیگر از خود اضافه کرده است گویا مستند بمآخذ و مدار کی از تاریخ

قدیم ایران بوده است که وی در دست داشته و از آنها استفاده کرده است.

(۳) بلعی خود در آغاز کتاب اشاره ای دارد که از خود نیز مطالبی بر کتاب طبری

افزوده و در حقیقت خود او نیز به چون مورخی بوده است که بنوشتن تاریخ پرداخته است.

در مقدمه کتاب گفته است: «اما بعد بدانکه این تاریخ نامه بزرگ است که گرد آورده

ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمه الله علیه که در شهر خراسان ابو صالح منصور بن

نوح فرمان داد که دستور خویش ابوعلی بن محمد بلعی را که این نامه تاریخ محمد بن

جریر که عربی است پارسی گردان هر چه نیکوتر چنانکه اندروی نقصان نیفتد. پس گوید

که چون اندروی نگاه کردم علمها دیدم و بسیار حجتها و آیتهای قرآن و اشعار نیکو و امثال

خوب و سرگذشتهای پندبران و ملوک ماضی و دروی فواید بسیار دیدم، پس رنج بردم و

جهد بر خود نهادم و پارسی گردانیدم بقوت خدای عزوجل و ما خواستیم که تاریخ روزگار

بقیه حایه در حفظه»

در داستان بهرام چوبین و خسرو پرویز نیز بلعی در ترجمه مطالب زیادی که در اصل وجود ندارد از خود آورده است. طبری درباره گریختن پرویز از مدائن و رفتن او بجانب روم چنین نوشته است :

«... پرویز و یاران بسوی فرات رفتند و از آب گذشتند و راه بیابان را براهنمائی مردی بنام «خرشیدان» گرفتند تا اینکه نزدیک «عمار» بدیری رسیدند و در آنجا برای آسایش فرود آمدند. هنوز چیزی نگذشته بود که سپاهیان بهرام چوبین بسر کردگی بهرام پسر سیاوش اطراف دیر را فرا گرفتند. بندویه پرویز را از خواب بیدار کرد و باو گفت: برای خودت چاره‌ای کن زیرا سپاهیان بهرام مارا فرا گرفته‌اند. پرویز گفت من چاره‌ای نمی‌دانم. بندویه پرویز را مطمئن ساخت و گفت او خود در آفدای پرویز می‌کند. پس پرویز گفت که جامه و نشانه‌های شاهی را از تن در آورده و به بندویه دهد و بایارانش از دیر خارج گردد.

پرویز بیگفته بندویه رفتار کرد و از دیر بیرون شد. بهرام سیاوش با سپاهیان بسوی دیر هجوم آوردند و آنجا را در میان گرفتند. بندویه از بام دیر در جامه پرویز خود را نشان داد و بنام اینکه پرویز است از بهرام سیاوش خواهش کرد که او را تا فردا مهلت دهد. فردا تسلیم خواهد شد. بهرام پذیرفت و از هجوم بدیر خودداری کرد ولی بزودی از حیلۀ بندویه آگاه شد و او را گرفت و با خود نزد بهرام چوبین برد و بهرام چوبین بندویه را در نزد بهرام سیاوش زندانی کرد... گفته‌اند بهرام سیاوش با بندویه توطئه کشتن بهرام چوبین کردند و بهرام چوبین از این خبر آگاه شد و بهرام سیاوش را کشت و بندویه خود را از بند نجات داد و بجانب آذربایجان گریخت... بلعی

«حقیه حاجیه از صفحه قبل»

عالم دروی پیدا کنیم آنچه هر کس گفته از اهل نجوم و مسلمان و کبیر و جهود هر گروه آنچه گفته‌اند یاد کنیم درین کتاب بتوفیق خدای عزوجل و از روزگار آدم علیه السلام تا گاه دستخیز که چند بودند.

در کتاب محمد بن جریر ابن حدیث نبود و ما اندروی باز نمودیم که هر که نگردد تا سانی در باید «از جملات اخیر مقدمه بخوبی روشن میشود که ابوعلی بلعی غیر از ترجمه تاریخ طبری که در مطالب آن نیز از خود تصرفاتی کرده است، اصولاً خود مانند مؤلفی در صدد بوده است که ترجمه اش از هر جهت کامل باشد.

این مختصر را تفصیل زیاد داده و مطالبی بر اصل افزوده است که شاید باره ای از آنها فقط نتیجه فلم‌رسانی و داستان‌رانی خود بلعی است و قسمتی از آنها مستند بدارک و مآخذی از تاریخ قدیم ایران بوده که بلعی بدانها دست داشته است .
اینک ترجمه بلعی :

« در ریختن پرویز از روز و شب همی تاختند تا بعد شام برسیدند این شدند ، و از دور صومعه ای دیدند ، راهبی انجا . بدان صومعه شدند و فرود آمدند . راهب لختی نان خشکار آورد و خود ایشان را نشناخت . پس آن نان بآب تر کردند و بخوردند ، پرویز را خواب گرفت کی سه روز بود تا نخفته بود سر بر کنار بندوی نهاد و بخت و هر کس همچنان بختند ، و بهرام شوین سدان آمد ... پس بهرام سیاوشان را بخواند و چهار هزار مرد بوی داد و گفت از بس پرویز پرویزین اسبان آسوده بناختن ، و هر کجا او را بیای جا باران باز گردان و پرویز با باران اندر صومعه راهب خفته بود . آن راهب بانگ کرد کی چه خسید که سپاه آمد گفتند کجاست . گفت بردو فرسنگ همی نیم . ایشان هم بر جای بدست و پای بردند و دانستند کی بطلب ایشان آمدند . دل بر گ بنهادند . پرویز گفت چه کنیم ، مشورتی بکنید که خداوند عقل را چون متحیر شود هر چند کاری بزرگ بر او آید ناچار عقل باویست .

بندوی گفت : من یکی هیلت دانم کردن که ترا بر شام و خود اندر مانم و کشته شوم .

پرویز گفت : یا خال باشد که نشوی کی جان بحکم خداست و اگر تو کشته شوی و من بر هم ترا خود این فخر است تا جاودان ، و اگر تو برهی ترا این عز پیش باشد .

بندوی گفت : همه جامه های شاهانه خویش بیرون کن و مراده ، و خود با باران بر نشین و برو و مرا با این لشکر بگذار . برو بر جامه های شاهانه از تن بیرون کرد و

بندوی را داد همه از سر تا پای و خود با بسطام و یاران برفت .

بندوی آن جامه پرویز اندر پوشید و راهب را گفت : اگر این سخن بگوئی بکشت راهب گفت هر چه خواهی کن .

بندوی جامه ها را اندر پوشید زربفت ، و عصابه با گوهرها بر بست و بر بام صومعه بایستاد و در صومعه بیست تا سپاه فراز رسید . بنگریستند او را بدیدند با آن جامه ها و گوهرها کی همی بتافت با آفتاب اندر ، چون چراغ ، شك نکردند کی وی ملك است . سپاه گرد آن صومعه فروز آمدند . پس بندوی از بام فروشد و جامه خویش اندر پوشید و بر بام آمد و بانك کرد مر سپاه را کی منم بندوی ، امیرتان را بگوئید تا ایند فراز آید تا پیغامی از کسری بوی دهم کی فرمانی فرماید . بهرام سیاوشان از میان لشکر بیرون آمد و فراز صومعه شد و بندوی او را سلام کرد و سلام پرویز بداد . گفتا کسری پرویز ترا سلام کند و همی گوید کی الحمدالله که تو آمندی از بس ما . بهرام او را بشناخت ، بروی سلام کرد و گفت : من رهی پرویزم .

بندوی گفت : پرویز ایندو همی گوید کی امروز سه روز است تا من همی تا زم وغین شده ام ، و دانم که با تو بیایند آمد ، و خویشان را بقضای خدای سپردن ، اگر بینی يك امروز فروز آید تا شبانگاه ، تا ما بیاسایم ، و تونیز با مردمان خویش بیاسای چون شب اندر آمد برویم .

بهرام سیاوشان گفت : نعمة و کرامت ، کمترین چیزی که ملك پرویز از من درخواست این است ، آن روز بگذشت ، چون آفتاب فروشد بندوی بسردیوار صومعه بر آمد و بهرام را بخواند و گفت پرویز همی ایندو گوید که تو امروز با ما نیکوئی کردی و صبر کردی تا شب اندر آمد و تازيك شد و باید کی امشب نیز صبر کنی تا بامداد بگه رویم .

بهرام گفتا : روا باشد ، سپاه را بگرد صومعه اندر ، فراز آورد و چون سپیده دم بود بهرام سپاه بر نشانده و بندوی را آواز کرد کی بیاید رفتن .

بندوی گفت : اینك بیرون آید ، و همی بودند تا آفتاب فراخ بر آمد و خواست

که تیم روزشود، بهرام تنگ دلی کرد، بندوی درصومه بگشاذ و بیرون آمد و گفت: ایندرمنم تنها و پرویزازدی بازبرفته است و همی تازند، و من خواستم تا شمارا يك شبانروز بدارم تاوی دور بشود، اکنون اگر شما برابر و باذن بشینید او را در نیایند و هرچه بامن خواهید کنید!

بهرام سیاوشان متحیر ماند، بندوی را برگرفت و سوی بهرام برد، بهرام او را گفت: یا فاسق آن نه بس بود که ملک هرمز را بکشتی کی این حرامزاده را نیز از دست من برهائیدی، من ترا کشتنی کنم پیش همه خلق تا از تو عبرت گیرند ولیکن آن گاه کنم که بسطام و پرویز را گرفته باشم، پس همه تان بیکجای بکشم. بهرام بندوی را بدست بهرام سیاوشان اندر نهاد، و گفتا این را بزندان اندر همی دار، بتنگ ترجائی، تا خدای ایشان را بدست من باز آرد.

بهرام سیاوشان بندوی را بدست خویش بخانه برد و آنجا بازداشتش و نیکو همی داشت، بروز بخانه اندر داشتی و شب باوی بجلس شراب بنشستی و می خوردندی و تا روز حدیثها همی کردند می بر او میدانکه مکر روزی پرویز بازرسند او را نیکو دارد.

پس چون ماهی برآمد و بهرام بملکت همی بود، هرمز را پسری بوذخرد، ناموی شهریار، بهرام، ملک خویش را دعوی نکرد گفت: من این ملک بر شهریار بن هرمز همی نگاهدارم، تاوی بزرگ شود آن گاه بوی سپارم. پس چون سه چهار ماه بگذشت يك شب بندوی با بهرام سیاوشان شراب همی خوردند و حدیث کردند، بندوی گفت: من بیغین دانم که این ملک بر بهرام نباید و راست نه ایستد که وی ستمکار است و نغوت بسیار گرفتست و خدای عزوجل داد پرویز از وی بشانند.

بهرام سیاوشان گفت: من نیز دانم آنکه تودانی و خدای او را عقوبت کند، و من او میدوادم کی اگر خدای مرا نیرو دهد تا آن کار بکنم
بندوی گفت: چه نیت داری؟

گفت نیت آن کی روزی اندر میدان بایستم بیهانم چوگان زدن، و چون

بهرام بیرون آید، از کوشک، من اودا بکشم، و پرویز را باز آرم و بملك بنشانم.
 بندوی گفت: پس این کار کی خواهی کردن؟
 گفت: گاه کی وقت باشد و راه یابم.
 گفت: فردا وقت است.

گفتا: راست گویی و بر این بنهاندند کی این کار فردا راست کنند.

دیگر روز بهرام سیاوشان برخاست و زره اندر پوشید و بر زره صدره چو گانی اندر پوشید، و چو گان بر گرفت کی بیدان شود.

بندوی گفت: اگر این کار خواهی کردن نخست بنداز من بردار و اسپ و سلاح بن ده کی من ترا بکار آیم، اگر ت کار می افتد.

بهرام بندازوی برداشت و اسپ و سلاح دادش، و خود بر نشست و برفت با چو گان بندوی بخانه بهرام سیاوشان همی بود، و خواهرزاده بهرام شوین زن بهرام سیاوشان بود، این زن کس فرستاد سوی بهرام شوین که شوی من امروز جامه چو گان زدن اندر پوشید و با چو گان بیرون شد. و بزیر صدره اندر زره دارد، ندانم این چیست؟ خویشان را ازوی بر حذر دار...

بهرام شوین بترسید پنداشت که بهرام سیاوشان با همه سپاه بیعت کردست بر کشتن وی، بر نشست و چو گان بدست و بردر میدان بایستاد و هر که بوی برگذشت چو گانی بر پشت وی زدنی نرم نرم، با هیچکس زره نیافت، دانست که این تدبیر وی تنها ساختست، شمشیر بر میان داشت، چون بهرام سیاوشان اندر آمد، چو گانی بر پشت وی زد، آواز زره آمد گفت: هی! بیدان و چو گان زدن زره چرا داری؟ شمشیر برد و سرش بینداخت.

چون خبر بهرام سیاوشان سوی بندوی شد کی ویرا کشتند، بر اسپ نشست و برفت و با آنز بایگان شد؛ و بهرام دیگر روز بندوی را طلب کرد، گفتند بگریخت.

بهرام دریغ بسیار خورد بنا کشتن او. (۱)

۱- جلد دوم سبک شناسی. در نقل داستان بهرام چوین و خسرو پرویز از ترجمه بلعمی، رسم الخط آن زمان رعایت گردیده است چنانکه مثلا بجای «که» «کی» و بجای «بود» «یوذه» نوشته شده است.

طبری در شرح حوادث و قضایای تاریخی ایران گاهی قصه ها و داستانهای تاریخی از کشور گشائی و سیاست و تدبیر شاهنشاهان ایران و دلاوری و شجاعت فرماندهان و سربازان ایرانی ذکر میکند که بهترین سند افتخار و مجدد و بزرگترین شاهد تمدن و عظمت ایران باستان میباشد. اینگونه داستانها و مطالب سودمند در تاریخ ساسانیان بیشتر دیده میشود زیرا غیر از ماخذ منابع که از سیر الملوك و تاریخهای قدیمی ایران در دسترس طبری بوده است، نسبت به دوره ساسانیان، از جهت اینکه دو سرزمین مهم عرب نشین یعنی کشور حیره (عراق) و یمن در آن زمان زیر نفوذ و فرمان شاهنشاهان ساسانی بوده است، از ماخذ عربی نیز که سینه بسینه نقل میشده، روایات و اخبار زیادی در دسترس طبری بوده و از آنها در تاریخ بزرگ خود استفاده بسیار کرده است.

آنچه بیشتر ارزش این قسمت از تاریخ طبری را تأیید میکند استشهادهای طبری است با شعاری از شعرای نامی عرب که درباره باره ای از حوادث و قضایای تاریخی مربوط بایران سروده اند و در آن اشعار ب عظمت و جلال و شکوه ایران و سیاست و تدبیر شاهان و شجاعت و مہم دوستی فرماندهان ایران در خاک عربستان اشاره کرده اند

در اینجا داستانی را که مربوط بزمان پادشاهی انوشیروان و تسلط حبشیان بر یمن و کمک خواستن مردم یمن از شاهنشاه ایران است و در آن کمک شجاعت و فداکاری فرمانده ایرانی در یمن و سربازان او نمایان است بطور خلاصه نقل و ترجمه میشود این داستان و نظایر آن را که در تاریخ طبری راجع به دوره های مجدد و عظمت ایران زیاد دیده میشود شایسته است که همه مردم ایران بخوانند و سر مشق خود قرار دهند

یکی از فرماندهان حبشه بنام ابرهه بر یمن حمله برد و آنجا را بتصرف در آورد. پس از او پسرش بنام یکوم جانشین پدر شد و در زمان او حبشیان انواع ستم و تجاوز را از کشتن مردان و اسیر و بی ناموس کردن زنان و غارت کردن اموال

تسلط حبشیان بر یمن و کمک خواستن مردم یمن از انوشیروان